نگاهی به غفلت عامدانه در قبال یک بحران ازسوی ساختار رسانه‌ای و هنری کشورهای غربی

دوربین خاموش رسانه‌های غرب مقابل فیلم‌های کودک آزاری و زن آزاری

گزارش
جواد محرمی

این سال‌ها کمتر جشنواره سینمایی در غرب را می‌توان سراغ گرفت که دست کم یک فیلم با موضوع زن آزاری یا کودک آزاری در آن حضور نداشته باشد اما به طور کلی مواجهه با آثاری که محتواهایی از این دست را یدک می‌کشند محل تأمل است. پس از درگیرشدن جوامع غربی با جنبش‌های افشاگرانه می تو و راه پیمایی‌های میلیونی زنان در شهرهای مختلف که در اعتراض به تجاوز جنسی رقم خورد شاید هیچ‌کس فکرش را هم نمی‌کرد که چند سال بعد چالش تازه فرهنگی همین کشورها افشاگری درباره کودک آزاری باشد.



جالب است که هر دو موضوع از دل ساختارهای بزرگ فرهنگی و سیاسی غرب سربرآورد و سوژه مطبوعات شد. اگر زن آزاری از دل جنبش افشاگرانه موسوم به می تو و از دل هالیوود به عنوان نماد فرهنگی امریکا سربرآورد و سلبریتی‌های زن کار را کلید زدند و به سرعت سازمان‌های سیاسی مثل پارلمان اروپا و صلح نوبل نیز درگیر شد موضوع کودک آزاری بیشتر از رأس هرم قدرت امریکا و شخص رئیس‌جمهور به عنوان متهم اصلی به رسانه‌ها کشیده شد با اینحال به نظر می‌رسد رسانه‌ها و ساختارهای هنری در غرب با اعمال کنترل بر تولیدات هنری تمام تلاش خود را می‌کنند تا موضوع کودک آزاری مانند مسئله زن آزاری تبدیل به یک جنبش اجتماعی گسترده نشود و برای همین فیلم هایی که با این مضمون ساخته می‌شود کمتر زیر نورافکن رسانه‌ها قرار می‌گیرند تا مسئله کودک‌آزاری حتی‌المقدور به همان جزیره اپستین و شخص دونالد ترامپ محدود بماند و در افکار عمومی به موضوعی که سراسر این جوامع را درگیر خود کرده تبدیل نشود. این فروکاستن مسئله چیزی است که به نظر می‌رسد اراده‌ای جدی پشت آن قرار دارد.

نورافکن‌ها را خاموش کنید!

برای مثال اخیراً سه‌جشنواره فیلم در کشورهای غربی دست رد به سینه فیلم پل شریدر زده‌اند و حتی از پذیرفتن اولین فیلم این فیلمنامه نویس معروف اجتناب کرده‌اند. مبانی فلسفه عنوان اولین فیلم پل شریدر در مقام کارگردانی است. او که بیشتر با فیلمنامه راننده تاکسی در بین سینمادوستان شناخته می‌شود اولین فیلم خود را به موضوعی ملتهب اختصاص داده است. شریدر اعلام کرده فیلم «مبانی فلسفه» او را ۳ جشنواره تلوراید، تورنتو و نیویورک رد کرده‌اند و دلیلی که برای این موضوع مطرح کرده‌اند این است که مردم زود رنجیده می‌شوند! جالب است که همین جشنواره‌ها اغلب از آثاری با مضامین همجنسگرایانه حمایت می کنند و این آثار را برجسته کرده و ساختارهای قانونی نیز به عنوان یک حق انسانی برای طرفداران آن قانون مصوب می کنند. فیلم‌هایی که اغلب ترویج دهنده هم هستند و نمی‌شود گفت تنها با رویکرد دفاع از یک اقلیت ساخته شده‌اند.

ورلد آف ریل در اینباره می‌نویسد: پل شریدر هرگز اهل پنهان‌کاری نیست و حالا در مصاحبه جدیدی که با مجله «اینترویو» انجام داده تأیید کرده‌است که «مبانی فلسفه» جدیدترین فیلمش را هیچ‌یک از جشنواره‌های تلوراید، تورنتو و نیویورک نپذیرفته‌اند. این در حالی است که این سه جشنواره همیشه آثار وی را در برنامه داشتند.

وی گفت تلوراید و تورنتو به دلیل موضوع فیلم آن را رد کرده‌اند و موضوع فیلم چیست؟ درباره یک کودک‌آزار است. در این فیلم جک هیوستون نقش دکتر جان جوریسن را بازی می‌کند، استاد فلسفه‌ای که گذشته‌اش او را به بحرانی درونی کشانده است.

شریدر در پاسخ به این سؤال که آیا ساخت آثاری از این دست امروزه دشوارتر شده‌است، گفت: فکر می کنم مردم امروز راحت‌تر از گذشته از چیزی دلخور می‌شوند اما آیا شریدر فیلمی تحریک کننده ساخته یا فیلمی افشاگرانه؟ یک فیلم می‌تواند درباره یک موضوع ترویج دهنده تلقی شود یا برعکس هشدار دهنده باشد. این فیلم در جشنواره ونیز در بخش خارج از مسابقه به نمایش درآمد و به تازگی برای اولین بار در امریکا در جشنواره داون‌تاون نمایش داده شد اما چیزی که مشخص است این است که جشنواره‌های سینمایی ترجیح می‌دهند موضوع کودک‌آزاری از طریق فیلم‌ها به عنوان یک معضل در جوامع غربی مطرح نشود پس احتمالاً بهترین راه‌حل را این می‌دانند که از حالا این پیام به تهیه کننده‌ها، کمپانی‌ها و کارگردان‌ها داده شود که برای پخش آثاری با این مضامین با محدودیت جدی مواجه خواهند شد.

حاشیه‌سازی رسانه‌ای یا حقیقت؟

در هرحال به نظر می‌رسد مسائل دیگری هم در این تصمیم جشنواره‌ها دخالت داشته‌اند و آن اینکه شریدر در بهار ۲۰۲۵، از سوی دستیار سابقش به آزار جنسی متهم شد و ژوئن همان سال تولید این فیلم را آغاز کرد. برنامه‌ریزان جشنواره در خلاء کار نمی‌کنند و نباید ساده‌لوحانه تصور کرد زمینه ایجاد شده نقشی در تصمیم‌گیری جشنواره‌ها برای برنامه‌ریزی نداشته است اما این را هم باید در نظر گرفت که همواره در غرب برای فیلم‌سازانی که یک موضوع ملتهب را به شکلی افشاگرانه مطرح می‌کنند به سرعت حاشیه‌هایی ایجاد می‌شود و برای مثال یک آن زنی پیدا می‌شود که عنوان می‌کند ۱۰ یا ۲۰سال پیش مورد سوءقصد جنسی قرار گرفته است و تا دادگاه بخواهد این مسئله را پیگیری و ثابت کند آبرو و اعتبار اجتماعی فرد با چالش جدی مواجه خواهد شد. بنابراین به موضوع شکایت یک زن از پل شریدر از این زاویه نیز می‌توان نگریست. بزرگ‌ترین و بهترین مثال در این ارتباط رومن پولانسکی کارگردان فیلم بچه رزمری بود که پس از ساخت این فیلم با سلسله اتهاماتی روبه‌رو شد که زندگی شخصی او را کاملاً تحت‌تأثیر قرار داد و حتی به منجر به قتل وحشتناک و مشکوک همسرش و دست آخر خروج او از ایالات متحده شد.

درباره فیلم شریدر مسئله کیفیت فیلم را هم مطرح کرده‌اند ولی این را هم می‌توان به نوعی بهانه قلمداد کرد. عنوان می‌شود نقدهایی که این فیلم پس از نمایش در ونیز گرفت، بسیار تند بودند. سایت راجر ایبرت معتقد بود این فیلم احتمالاً بدترین فیلم دوران کاری شریدر است و تایم اوت آن را یک اثر ملال‌آور خواند. نتیجه کار امتیاز ۵۴ در متاکریتیک است.

اما وقتی به داستان فیلم نگاه می کنیم به نظر می‌رسد نه تنها نگاهی ترویج دهنده ندارد بلکه کاملاً هشدار می‌دهد. فیلم برخلاف آنچه از عنوانش برمی‌آید، یک درسنامه فلسفی نیست؛ بلکه مانند بسیاری از آثار شریدر، پرتره‌ای از مردی تنها و درونگراست که با گناهی از گذشته، عذاب وجدان و پرسش درباره امکان رستگاری دست‌وپنجه نرم می‌کند. داستان درباره دکتر جان یوریسن، استاد فلسفه‌ای است که در ظاهر زندگی آرامی دارد و مشغول نوشتن کتابی درباره اسپینوزا است اما با مرگ پدرش، رازی هولناک از گذشته سر باز می‌کند. او سال‌ها پیش به یکی از شاگردان پسرش (که حالا جوانی شده است) تعرض جنسی کرده و پدرش با پرداخت پول بر ماجرا سرپوش گذاشته است. این مواجهه دوباره، جان را در گردابی از شرم و تمایل به خودکشی فرو می‌برد و او در گفت‌وگو با شبح خیالی اسپینوزا به دنبال پاسخ این پرسش است که آیا انسان می‌تواند، واقعاً تغییر کند یا سرنوشتش از پیش تعیین شده است. اما فیلم شریدر از چه جهت افشاگرانه محسوب می‌شود. فیلم پرده از چهره عادی شرارت برمی‌دارد؛ اینکه یک متجاوز می‌تواند یک استاد دانشگاه محترم، خوش‌پوش و منطقی باشد که در ظاهر زندگی نرمالی دارد. همچنین فیلم با ارجاع به فلسفه اسپینوزا، این پرسش را افشا می‌کند که شاید تغییر و بخشش تنها توهمی برای ادامه دادن زندگی باشند.

در مجموع، فیلم یک اثر مسئله‌محور است که با استفاده از یک تابوی اخلاقی بزرگ (کودک‌آزاری)، مخاطب را به چالش می‌کشد و همانطور که خود شریدر گفته، پایان بحث‌برانگیزش قرار است گفت‌وگویی باشد که تماشاگر پس از خروج از سالن با خود یا دیگران آغاز می‌کند. سؤال می‌تواند این باشد که جامعه غرب یا تمدن غرب چه کمبودهای درونی دارد که هر قدر پیش می‌رود بیشتر از قبل با معضلاتی از این دست دست به گریبان می‌شود. آیا انسان غربی برای مثال طی دوران هزار ساله‌ای که از آن با نام قرون وسطی و دوران تباهی یاد می‌شود هم تا این حد درگیر مسائلی از این دست بوده یا تباهی اصلی انسان غربی در همین قرون پس از به اصطلاح رنسانس و آزادی از بند معنویت و دین رقم خورده است؟

کارزار دختران نوجوان برای صیانت از خود

اما حقیقت موضوع کودک‌آزاری چیزی نیست که ساختارهای رسمی غربی بتوانند، صرفاً با محدودیت در فیلم‌ها بر آن سرپوش بگذارند. برای مثال اخیراً دختران انگلیسی علیه جنسی‌سازی لباس مدرسه به میدان آمدند.

و عنوان کردند لباس مدرسه قرار است نشانه کودکی، آموزش و امنیت باشد اما به گفته این دختران نوجوان انگلیسی، همین لباس در صنعت پورنوگرافی به نمادی جنسی تبدیل شده و حالا آنها برای متوقف کردن این روند کارزار راه انداخته‌اند. ماجرا آنقدر جدی شده که دختران ۱۴ و ۱۵ ساله، خودشان پای نامه‌نگاری با نمایندگان پارلمان و مطالبه تغییر قانون ایستاده‌اند.

این کارزار ابتدا از سوی چهار دانش‌آموز دختر از مدرسه کوپر در شهر بیستر آکسفوردشایر انگلیس آغاز شد که حالا به رسانه‌های انگلیسی راه پیدا کرده و توجه نمایندگان پارلمان را نیز جلب کرده است.

رز، می، آیلین و ویلو، اعضای گروه «باشگاه کتاب کوچک»، دریادداشتی که در روزنامه گاردین منتشر شده، نوشته‌اند هدف‌شان این است که کودکان با هیچ تصویر و بازنمایی‌ای جز هویت واقعی خودشان، یعنی کودک، شناخته نشوند. آنها می‌گویند لباس مدرسه نباید به پوششی برای بازنمایی جنسی تبدیل شود؛ حتی اگر فردی که آن را می‌پوشد بزرگسال باشد.

این مطالبه از تجربه شخصی خود دختران آغاز شده است. یکی از آنها می‌گوید نخستین‌بار در ۱۲ سالگی، هنگام تماشای تلویزیون با مادرش، زنی را دیده که برای تحریک یک مرد لباس فرم مدرسه پوشیده بود. همان تصویر باعث شد با این نگرانی روبه‌رو شود که دیگران ممکن است او را نیز با همان نگاه ببینند؛ دختری که فردای آن روز باید با همان لباس به مدرسه می‌رفت.

این تجربه برای برخی اعضای گروه به تغییر رفتار روزمره هم رسیده است؛ یکی از دختران می‌گوید دیگر دامن نمی‌پوشد و برخی دیگر از پوشیدن لباس فرم خارج از محیط مدرسه احساس ناراحتی می‌کنند. آنها حتی در برنامه‌ای در پارلمان انگلیس تصمیم گرفتند با لباس مدرسه حاضر نشوند؛ چون نگران بودند تصاویرشان در فضای مجازی و در ارتباط با این کارزار، به شکل نامناسبی بازنشر شود.

نگرانی این دختران فقط به تجربه شخصی محدود نیست. طبق نظرسنجی مؤسسه خیریه «پلن اینترنشنال» در سال ۲۰۱۸از هزار دختر و زن ۱۴ تا ۲۱ساله در انگلیس، ۳۵درصد گفته بودند هنگام پوشیدن لباس فرم مدرسه در اماکن عمومی، با توجه یا تماس ناخواسته جنسی یا فیزیکی مواجه شده‌اند. این آمار نشان می‌دهد مسئله آزار و نگاه جنسی به دختران با لباس مدرسه، پیش از کارزار اخیر نیز در این کشور مطرح بوده است.

مطالبه دختران انگلیسی در حالی مطرح شده که دولت این کشور اعلام کرده از ۶نوامبر، نمایش فعالیت جنسی در محتوای پورنوگرافیک با افرادی که زیر ۱۶ سال وانمود می‌کنند، ممنوع خواهد شد؛ اما به گفته این دانش‌آموزان، همچنان امکان نمایش بزرگسالانی که با لباس دانش‌آموزان در چنین محتواهایی ظاهر می‌شوند، وجود دارد. آنها این وضعیت را یک خلأ قانونی می‌دانند و خواستار ممنوعیت کامل استفاده از لباس فرم مدرسه در محتوای پورنوگرافیک هستند.

این چهار دختر برای پیگیری مطالبه‌شان به نمایندگان پارلمان نامه نوشته‌اند، حمایت برخی مقام‌های محلی را جلب کرده‌اند و قرار است با مسئول مربوطه در امور قربانیان و چند نماینده دیگر دیدار کنند. آنها در پایان یادداشت خود در گاردین، خطاب به بزرگسالان و سیاستمداران تأکید کرده‌اند حفاظت از کودکان نباید بردوش چند دانش‌آموز نوجوان گذاشته شود.

ماجرای این دختران نوجوان انگلیسی، فراتر از یک مطالبه قانونی درباره لباس مدرسه است؛ نشانه‌ای از تعارض میان فطرت انسانی و فرهنگی است که می‌کوشد حتی نشانه‌های کودکی را به ابزار جذابیت‌جنسی تبدیل کند. این نشان می‌دهد؛ جوامع غربی در غیاب ساختارهای دولتی خود به فکر افتاده‌اند که باید از منزلت و شأن خود صیانت کنند.

با اینحال چیزی که قابل کتمان نیست و به عنوان یک حقیقت باید آن را مورد توجه قرارداد این است که جوامع غربی در اینباره به سمت اصلاح رویکردهای فرهنگی می‌روند که در قرون جدید و به ویژه در دوران موسوم به مدرنیته مورد هجوم واقع شده‌اند. نوعی مطالبه برای بازنگری درباره فرهنگ که حجم و دامنه آن قطعاً بیشتر از چیزی است که از سوی رسانه‌های رسمی بازتاب پیدا می‌کند چراکه نه تنها فطرت انسانی به صیانت از حریم کودکان‌وزنان فرمان می‌دهد بلکه تجربه بشری جوامع غربی نیز به مرور به این حقیقت نزدیک می‌شود که راهی که به اسم آزادی درپیش گرفته افراط و تفریط هایی داشته که دین‌زدایی و معنویت‌زدایی در رأس خطاهای آن قرار دارد.

> **رسانه‌ها و ساختارهای هنری در غرب با اعمال کنترل بر تولیدات هنری تمام تلاش خود را می‌کنند تا موضوع کودک آزاری مانند مسئله زن آزاری تبدیل به یک جنبش اجتماعی گسترده نشود و برای همین فیلم هایی که با این مضمون ساخته می‌شود کمتر زیر نورافکن رسانه‌ها قرار می‌گیرند تا مسئله کودک‌آزاری حتی‌المقدور به همان جزیره اپستین و شخص دونالد ترامپ محدود بماند و در افکار عمومی به موضوعی که سراسر این جوامع را درگیر خود کرده تبدیل نشود. این فروکاستن مسئله چیزی است که به نظر می‌رسد اراده‌ای جدی پشت آن قرار دارد**

هشدار درباره انتقال مصنوعی بحران به جوامع مسلمان

در اینباره باید یک هشدار را هم به جوامع مسلمان داد تا در زمینی که برخی محافل فکری غربی برای آنها ترسیم می‌کند بازی نکنند. بخش شرور از تمدن غرب ترجیح می‌دهد بحران‌های خود را به دیگر جوامع به خصوص جوامع مسلمان انتقال دهد و به وسیله رسانه درباره این جوامع بحران نمایی کند.

پس از افتضاح جنبش‌های زنانه می‌توان این کوشش صورت گرفت که در یک مدل و فرمول طراحی شده مسئله درکشور ایران نیز مشابه‌سازی شود و ابتدا به سراغ زنان در سینما رفتند تا جرقه اعتراض‌های زنانه به تعرض‌جنسی مانند غرب از دل سینما بیرون بزند و در نتیجه بحران جنسی خود را به بیرون از مرزهای سیاسی و اجتماعی منحرف کند اما در اینباره توفیقی حاصل نکرد با این‌حال در قالب ماجرای مهسا امینی توانست تا حدودی افکار عمومی جوامع خود را به القای اینکه زنان در ایران تحت ستم هستند جلب کند.

از این رو به نظر می‌رسد در داخل ایران نهادهای اطلاعاتی باید گوش به زنگ باشند چراکه نشانه‌های تلاش برای القای اینکه کودک‌آزاری صرفاً بحرانی مختص جوامع غربی نیست به چشم می‌خورد و این را می‌توان در میان برخی فعالیت‌های شبکه نمایش خانگی و سینما مشاهده کرد. ایجاد یک بحران که غفلت در داخل می‌تواند به القای مصنوعی آن دامن بزند.

